

مسأله امامت و ویژگی های امام

در
اندیشه هشام بن حکم

سید حسن طالقانی

مقدمه: طرح مسأله

امامت بنیادی‌ترین اصل اعتقادی شیعه است که این مذهب را از سایر مذاهب و فرقه‌های اسلامی جدا می‌کند.

آغاز اختلاف در این مسأله اساسی، به نخستین ساعات پس از رحلت رسول اکرم ﷺ بازمی‌گردد. به گونه‌ای که نخستین اختلاف امت پس از رحلت رسول خدا، اختلاف در مسأله امامت ذکر شده است.^۱ در این میان، شیعه راه خود را با محوریت مسأله امامت مشخص نمود. و بر خلاف جریان حاکم، امامت را منصبی الهی و ادامه نبوت به شمار آورد شیعیان نخستین که تعداد انگشت شماری از اصحاب خاص پیامبر ﷺ بودند، امامت را حق علی بن ابی طالب علیه السلام می‌دانستند که به امر خدا و توسط پیامبر معرفی شده بود.

در طول تاریخ تشیع، مسأله امامت به همراه چند ویژگی خاص، اساس این مذهب بوده است. حتی اگر بسط تاریخی عقاید شیعه (به طور خاص در عصر حضور امامان) را قبول کنیم باید گفت اعتقاد به امامت امامانی منصوب از جانب خداوند و معصوم از گناه را نمی‌توان داخل در این بسط عقاید دانست. با این همه، بعضی از نویسندگان و گویندگان معاصر، مدتی است با ادعای مطالعه تاریخی تفکر شیعه، تلاش می‌کنند نشان دهند که این قرائت از مسأله امامت، یعنی امامت امامانی منصوب از جانب خدا، معصوم و عالم به علمی خاص، ریشه تاریخی ندارد و حداقل در سه یا چهار قرن اول نمی‌توان این عقاید را در بین شیعیان و اصحاب ائمه سراغ گرفت. مدعیان این نظریه معتقدند این قرائت از امامت، ریشه در عقاید غالبان

۱ - مقالات الاسلامیین، اشعری، ۲؛ ملل و نحل، شهرستانی، ۲۴؛ التنبیه والاشراف، مسعودی، ۲۴۷

دارد و از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم با مقداری تعدیل توسط متکلمان شیعه پذیرفته شد و به تدریج به اندیشه غالب شیعه بدل گشت. این نظریه مدعی است امامت با سه ویژگی نصّ و نصب الاهی، عصمت و علم ویژه، ذاتی تشیع قرن پنجم به بعد است و این عقاید را به هیچ کدام از امامان، اصحاب ائمه و حتی عموم شیعیان در سه قرن نخست نمی‌توان نسبت داد.

این نوشته کوتاه در پی آن است که مسأله امامت را با همین ویژگی‌ها در اندیشه یکی از اصحاب خاص امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) نشان دهد که در صورت توفیق، تنها یکی از موارد نقض نظریه مذکور خواهد بود.

ابومحمد هشام بن الحکم الکوفی (حدود ۱۰۶ الی ۱۸۷ هـ) از خواص اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) و روایات زیادی را از این بزرگواران روایت کرده و از صاحبان اصل به شمار رفته است.^۱ هشام از آغاز جوانی در مسأله امامت به بحث و مناظره با مخالفان می‌پرداخت^۲ و امام صادق (علیه السلام) او را به کلام و مناظره ترغیب می‌فرمود^۳ و همواره او را احترام کرده، درباره‌اش دعا می‌نمود^۴. هشام در زمان خود به عنوان بزرگترین متکلم شیعه شناخته می‌شد به گونه‌ای که یحیی برمکی وزیر هارون الرشید از او با عنوان «رکن الشیعه» یاد نمود.^۵ بزرگی و تسلط او بر فنون کلام و مناظره، او را به داور مجالس مناظره بدل نموده بود و این داوری از سوی همه متکلمان مقبول واقع شد.^۶

اگرچه هشام به عنوان یک متکلم توانا در همه مسائل و موضوعات کلامی به بحث و مناظره می‌نشست ولی به تأیید همه منابع، امامت و مسایل پیرامون آن مهمترین مسأله کلامی هشام بوده است و باید هشام را متخصص در دفاع از امامت دانست.

ابن ندیم درباره هشام می‌گوید:

۱ - رجال کشی، ۲۲۰؛ رجال نجاشی، ۴۳۳؛ الفهرست، طوسی، ۴۹۵؛ الفهرست، ابن ندیم، ۲۲۳-۲۲۴؛ الفصول المختاره، مفید، ۵۲؛ معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ۱۱۵
۲ - الفهرست، طوسی، ۴۹۴
۳ - کافی، کلینی، ج ۱، ۱۶۹ و ۱۷۱؛ رجال کشی، ۲۷۱؛ الارشاد، مفید، ج ۲، ۱۹۵
۴ - کافی، کلینی، ج ۱، ۱۷۳
۵ - برای نمونه امام درباره او فرمودند: ناصرنا بقلبه ولسانه ویده. (کافی، ج ۱، ۱۷۳) و نیز به او فرمودند: یا هشام لاتزال مؤیدا بروح القدس. (فهرست ابن ندیم، ۲۲۴؛ الفصول المختاره، ۴۹) نیز فرمودند: هشام بن الحکم راند حقنا وسائق قولنا المؤید لصدقتنا والدافع لباطل اعدائنا من تبعه وتبع أثره تبعا ومن خالفه والحد فیه فقد عادانا والحد فینا. (معالم العلماء، ۱۱۵)
۶ - الفصول المختاره، مفید، ۲۸
۷ - رجال کشی، ۲۵۹

من فتن الکلام فی الامامة^۱.

هشام از کسانی بود که راه بحث و کلام را در امامت گشود و گسترش داد.

نگاهی به فهرست تألیفات هشام، اهتمام او به این مسأله را نشان می‌دهد.

آثاری چون کتاب الامامة، التدبیر فی الامامة، الرد علی من قال بامامة المفضول، الامامة والرد علی من انکرها، اختلاف الناس فی الامامة، المجالس فی الامامة، التمییز واثبات الحجج علی من خالف الشیعه، المیزان، کتاب الحکمین فی امر طلحه والزبیر و الرد علی المعتزله پیرامون مسأله امامت نگاشته شده است.^۲

در میان مناظره‌ها و مجالس کلامی هشام که برای ما گزارش شده است نیز تقریباً نیمی به مسأله امامت اختصاص دارد (۱۴ مناظره). این مناظره‌ها از آغاز جوانی هشام^۳ تا پایان عمر او^۴ ادامه داشته و نشان می‌دهد که هشام در طول حیات علمی خود به دفاع از مسأله امامت اشتغال داشته است.

مناظره‌ای که در ایام حج با مرد شامی و در محضر امام صادق علیه السلام انجام داده است در اثبات امامت و ضرورت وجود امامی منصوب از جانب خداوند بوده و در آن زمان هشام تازه محاسنش روئیده بود.^۵

مناظره معروف وی با عمرو بن عبید (متکلم بزرگ معتزله) در مسجد بصره نیز در اثبات امامت و در آغاز جوانی هشام اتفاق افتاد.^۶

تسلط هشام در دفاع از امامت به گونه‌ای بود که هرگاه کسی می‌خواست در مسأله امامت مناظره کند امام صادق علیه السلام هشام بن حکم را معرفی می‌فرمود.^۷

از این مطلب به همراه عباراتی که امام صادق علیه السلام درباره هشام فرموده‌اند می‌توان نتیجه گرفت که شیوه هشام و سخنان او حداقل در مسأله امامت مورد تأیید امام صادق علیه السلام بوده است.

عباراتی چون؛

ناصرنا بقلبه ولسانه ویده،

لاتزال مؤیداً بروح القدس مانصرتنا بلسانک،

هشام رائد حقنا وسائق قولنا والموید لصدقنا من تبعه وتبع اثره تبعنا.

۱ - فهرست، ابن ندیم، ۲۲۳

۲ - نک فهرست، ابن ندیم، ۲۲۴؛ فهرست، طوسی، ۴۹۴؛ رجال، نجاشی، ۴۳۲؛ معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ۱۱۵

۳ - کافی، کلینی، ج ۱، ۱۶۹-۱۷۳؛ رجال کشی، ۲۷۱-۲۷۳

۴ - رجال کشی، ۲۵۸-۲۶۳؛ کمال الدین، صدوق، ج ۲، ۳۶۲-۳۶۸

۵ - کلینی، کافی، ج ۱، ۱۷۲

۶ - همان، ۱۶۹؛ رجال کشی، ۲۷۱-۲۷۳

۷ - رجال کشی، ۲۷۶

حال ببینیم هشام در مسأله امامت و ویژگی‌های امام چه عقیده‌ای داشته است. البته در دست نبودن آثار و تألیفات هشام مانع بزرگی برای شناخت صحیح اندیشه‌ها و آراء اوست. و تنها راه ما مراجعه و دقت در گزارش‌هایی است که از مناظرات هشام به ما رسیده است البته روایاتی که هشام، خود از امامان نقل نموده است نیز می‌تواند در این مسیر راهگشا باشد.

اصل امامت و نیاز به امام

هشام وجود امام را برای برطرف کردن شک و اختلاف در دین که لازمه اطاعت از فرامین الهی است لازم می‌دانست به اعتقاد او امام حجت خدا است که برای برطرف کردن اختلاف‌ها و آگاهی دادن از قوانین الهی در بین مردم حضور دارد هشام در مناظره با عمرو بن عبید، مرد شامی و ضرار بن عمرو ضرورت وجود امام را مطرح نموده است.

وی در برابر عمرو بن عبید از وظایف هر یک از اعضاء و جوارح سؤال می‌کند و در پایان از وظیفه قلب در این میان پرسش می‌کند، عمرو بن عبید کار قلب را تمیز ادراکات حواس و جوارح می‌شمارد و می‌گوید اگر حواس و جوارح در ادراکات خود شک کنند آن را به قلب ارجاع می‌دهند تا یقین به دست آورند. هشام از این پاسخ استفاده می‌کند و می‌گوید: همان طور که وجود قلب برای رفع اختلاف و شک در ادراکات حواس لازم است، وجود امام نیز برای رهایی امت از شک و اختلاف ضرورت دارد.^۱

هشام صورت کامل‌تری از استدلال را در برابر ضرار بن عمرو مطرح نمود وی در پاسخ ضرار که پرسید دلیل بر امامت چیست؟ پاسخ داد: الاضطرار فی هنا سپس گفت امت پس از رسول اکرم یا مانند بهائم تکلیف ندارند و امر و نهی متوجه آنان نیست، یا همه امت در علم مانند پیامبر شده نیاز به کسی ندارند و اختلافی در بین آنها نیست، و یا باید پیامبر، عالمی را در بین آنها قرار دهد که مردم به او نیاز داشته باشند ولی او به مردم نیاز نداشته باشد. صورت اول و دوم پذیرفتنی نیست؛ پس تنها صورت سوم باقی می‌ماند که نیاز امت به امام را ثابت می‌کند.^۲

بنابراین هشام تلاش می‌نمود با دلایل عقلی ضرورت وجود امام را نشان دهد.

۱ - کافی، کلینی، ج ۱، ۱۷۰؛ رجال کشی، ۲۷۱-۲۷۳؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ۲۲

۲ - کمال الدین، صدوق، ج ۲، ۳۶۵

نصب الاهی امام

هشام وجود امامی را ضروری می‌دانست که از جانب خداوند به این مقام نصب شده باشد. در حقیقت امامت نزد هشام (مانند سایر شیعیان) مقامی الاهی بود که به اختیار و انتخاب مردم به دست نمی‌آمد.

هشام در آخرین مناظره‌اش که همه متکلمان حضور داشتند، فساد انتخاب امام توسط مردم را بیان نمود.^۱ و در مواضع مختلف به مسأله جعل و نصب امام توسط خداوند تصریح نموده است.

برای نمونه در مناظره‌ای با مرد شامی در اوایل جوانی خود می‌گوید: خداوند برای مردم حجت و دلیلی قرار داده است که آنها را متحد کند و حق را از باطل نشان دهد این حجت پس از رسول خدا جانشینان اویند که در آن زمان امام صادق علیه السلام است.^۲ بنابراین به عقیده هشام امام حجتی است که خدا برای مردم قرار داده است.

در گفت و گو با عمرو بن عبید نیز این مسأله مطرح شده است. هشام به ابن عبید می‌گوید آیا خداوند برای جوارح تو امامی قرار داده است که ادراک او را تصحیح کند و در مورد شک با وجود او یقین کسب شود ولی همه این خلق را درسگردانی و اختلاف رها کرده است و امامی برای آنان قرار نداده است.^۳

در مناظره با ضرار بن عمرو نیز به صراحت، امامت الاهی مطرح شده است. هشام می‌گوید عقد امامت مانند عقد نبوت به امر خدای عزوجل است^۴ و امام عالمی است که رسول او را معرفی می‌کند برای رفع اختلاف و بیان احکام و حقوق الاهی.^۵ بنابراین با انتخاب و اختیار مردم امام تعیین نمی‌شود و امامت مسأله‌ای الاهی است که تعیین آن به امر خدا و توسط پیامبر صورت می‌پذیرد.

هشام در همین مجلس، اعتقاد خود درباره حضرت علی علیه السلام را چنین ابراز نمود که علی علیه السلام امام از جانب خدا است.^۶

نص بر امام

- ۱ - رجال، کشی، ۲۶۱
- ۲ - کافی، کلینی، ج ۱، ۱۷۲
- ۳ - همان، ۱۷۰؛ رجال، کشی، ۲۷۳؛ مروج الذهب، ج ۴، ۲۲
- ۴ - کمال الدین، صدوق، ج ۲، ۳۶۵
- ۵ - همان، ۳۶۵-۳۶۶
- ۶ - همان، ۳۶۳

از آنجا که هشام امامت را مقامی الاهی و امام را منصوب از جانب خدا می‌دانست، وجود نص بر امامت هر یک از امامان را لازم می‌شمرد. او به ضرار چنین گفت:

فلم یجز الا ان یكون من صاحب الملة والدعوة اشارة اليه بعينه واسمه ونسبه كيلا يطمع فيها غيره.^۱

پس جز این جایز نیست که پیامبر امام را به عین و اسم و نسب مشخص نماید تا کسی نسبت به این مقام طمع نورزد.

درباره اعتقاد هشام به وجود نص بر امامت امامان، مسعودی (م. ۳۴۵) چنین می‌گوید:

هشام معتقد بود امامت، نص از جانب خدا و رسول بر علی و فرزندان پاک او است.^۲

ابوالحسین ملطی (م. ۳۷۷) نیز در کتاب التنبیه می‌گوید:

هشام گمان می‌کرد پیامبر نص بر امامت علی بیان نموده است.^۳

قاضی عبدالجبار معتزلی نیز هشام را معتقد به وجود نص بر امامت علی علیه السلام معرفی نموده است.^۴ این

ادعا را ابن حزم نیز تصریح کرده است.^۵

ملطی نصوص مورد استناد هشام را چنین ذکر کرده است:

من كنت مولاة فعلي مولاة، انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدي، أنا مدينة

العلم وعلي بابها، تقاتل علي تأويل القرآن كما قاتلت علي تزيله.^۶

صاحب بن عباد نیز استناد به حدیث منزلت را در کتاب‌های هشام دیده است.^۷

در بعضی از مناظرات هشام نیز استناد به این احادیث وجود دارد. برای نمونه در مناظره با ضرار بن

عمرو به حدیث غدیر و حدیث منزلت اشاره شده است.^۸

۱ - همان، ۳۶۶

۲ - مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ۲۲

۳ - التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع، ملطی، ۲۵

۴ - المغنی، قاضی عبدالجبار، ج ۲۰، ۱۱۸

البته قاضی عبدالجبار، هشام را اولین کسی دانسته است که ادعای نص بر امامت علی علیه السلام نموده ولی همان طور که سید مرتضی علم الهدی نیز پاسخ داده است (الشافی فی الامامة، ج ۲، ۱۱۹) هشام در مسأله نص بر امامت تألیفاتی داشته ولی مبدع این نظریه نبوده و مسأله نص از آغاز دوران امامت در بین شیعیان مطرح بوده و به آن احتجاج می‌شده است.

۵ - الفصل، ابن حزم، ج ۳، ۱۲

۶ - التنبیه والرد علی اهل الاهواء، ملطی، ۲۵

۷ - نصره مذاهب الزیدیه، صاحب بن عباد، ۲۷

۸ - مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ۲۷۰؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۹، ۴۴۲

در گفت و گویی دیگر با ضرار نیز هشام به حدیث منزلت احتجاج نموده است.^۱ با توجه به این گزارش‌ها دو نکته را می‌توان استفاده کرد، اول آنکه این نصوص و روایات در قرن دوم هجری مطرح بوده و در کتاب‌ها ثبت می‌شده است. نکته دوم آنکه متکلمان شیعه و از جمله هشام بن حکم با استناد به این نصوص، امامت علی علیه السلام و اولاد پاکش را اثبات می‌نمودند. علاوه بر نصوص خاص بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، هشام نص بر سایر امامان را نیز معتقد بود.

شاید رجوع بدون تردید او به موسی بن جعفر علیه السلام پس از شهادت امام صادق علیه السلام، نتیجه اطلاع او بر نص بر امامت موسی بن جعفر علیه السلام بوده است. همچنین هشام به وجود نص بر امامت امام رضا علیه السلام معتقد بود و ایشان را امام پس از موسی بن جعفر علیه السلام می‌دانست.^۲

عصمت امام

یکی از مهمترین ویژگی‌های امام در مفهوم شیعی امامت، عصمت امام است. زیرا امام باید حافظ دین و اقامه کننده حدود و برطرف کننده اختلاف‌ها باشد و اگر خود، معصوم از گناه و خطا نباشد، غرض از وجود امام حاصل نمی‌شود.

هشام نیز هر جا سخن از امامت گفته است، مسأله عصمت امام را مطرح نموده است. ملطی درباره هشام می‌گوید:

فزع هشام أن النبي صلى الله عليه وآله نص على امامة علي في حياته ... وأنه لا يجوز عليه السهو ولا الغفلة ولا الجهل وأنه معصوم.^۴

بغدادی نیز قول به عصمت امامان از گناه را به هشام نسبت داده است.^۵ قاضی عبدالجبار معتزلی نیز هشام را معتقد به عصمت امامان دانسته است و معتقد است وارق و ابن راوندی قول به عصمت را از هشام اخذ کرده‌اند.^۶

۱ - الفصول المختاره، مفید، ۲۸

۲ - فرق الشیعه، نوبختی، ۶۶؛ المقالات والفرق، سعد بن عبدالله اشعری، ۸۸

۳ - الارشاد، مفید، ج ۲، ۲۴۹؛ کافی، کلینی، ج ۱، ۳۱۱

۴ - التنبيه والرد على اهل الاهواء، ملطی، ۲۵

۵ - الفرق بين الفرق، بغدادی، ۶۷

۶ - المغنی، قاضی عبدالجبار، ج ۲۰، ۵۲۸

رجوع به مناظرات و کلمات هشام، اهمیت عصمت امام را در دیدگاه او روشن می‌کند. هنگامی که وی می‌خواست اوصاف امام را برای برپه نصرانی بیان نماید از وصف عصمت شروع کرد و گفت:

معصومٌ فلا يعصى^۱.

امام معصوم است و مرتکب گناه نمی‌شود.

در برابر ضرار بن عمرو نیز وقتی سخن از ضرورت امام بود گفت:

لا بد لهم من عالم يقيمه الرسول لهم لا يسهو ولا يغفل ولا يجيف معصوم من الذنوب مبرء من الخطايا.^۲

امامی که پیامبر برای امت قرار می‌دهد باید مرتکب سهو و غلط نشود معصوم از گناه و برکنار از خطا و اشتباه باشد.

سپس در پاسخ به عبدالله بن یزید اباضی که پرسید از کجا می‌گویی امام معصوم است گفت اگر معصوم نباشد اشتباه می‌کند و خداوند به چنین کسی احتجاج بر خلق خود نمی‌کند.^۳

همچنین هشام معتقد بود اگر امام مرتکب گناه شود ظالم خواهد بود و خداوند می‌فرماید:

﴿إني جاعلك للناس إماماً قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين^۴﴾^۵

بنابراین کسی که معصوم نباشد امام نخواهد شد.

روزی ابن ابی عمیر از هشام پرسید آیا امام معصوم است؟ هشام پاسخ داد: بلی. گفت صفت عصمت چیست و به چه چیزی شناخته می‌شود؟ هشام گفت: همه گناهان از چهار طریق انجام می‌گیرد حرص، حسد، غضب و شهوت و هیچ یک از اینها در امام وجود ندارد.

جایز نیست امام حریص بر دنیا باشد در حالی که دنیا تحت تسلط و قدرت اوست و خود خزینه‌دار مسلمانان است پس به چه چیزی حریص باشد. و جایز نیست حسود باشد چون انسان به کسی که برتر از خودش باشد حسادت می‌ورزد و کسی بالاتر از امام نیست پس به چه کسی حسادت بورزد. همین طور جایز نیست بر چیزی از امور دنیا غضبناک شود مگر آنکه غضب او برای خدا باشد زیرا خداوند اقامه حدود

۱ - توحید، صدوق، ۲۷۴

۲ - کمال الدین، صدوق، ج ۲، ۳۶۶

۳ - همان، ۳۶۷

۴ - بقره، ۱۲۴

۵ - علل الشرایع، صدوق، ۲۰۴

را بر او واجب گردانده و اینکه در راه خدا سرزنتی را به دل نگیرد. و جایز نیست پیروی از شهوات نماید و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد زیرا خداوند آخرت را در نظر او محبوب قرار داده و امام به آخرت آنچنان می‌نگرد که ما به دنیا نظر می‌کنیم.

ابن ابی عمیر می‌گوید من در طول مصاحبت خود با هشام کلامی از این نیکوتر در وصف عصمت امام نشنیده بودم.^۱

نتیجه‌ای که از مجموع این کلمات به دست می‌آید این است که همانطور که ملطی گزارش نموده است و در مناظره هشام با ضرار بن عمرو نیز ذکر شده، هشام امام را معصوم از گناه، خطا و اشتباه و حتی به دور از سهو و نسیان می‌دانست.

در پایان باید گفت اهمیت این مسأله نزد هشام به قدری بوده است که او اعتقاد به خطا کردن حضرت علی علیه السلام را معادل کفر و خروج از مذهب می‌دانست.^۲

علم امام

یکی دیگر از ویژگی‌های امام در امامت شیعی، مسأله علم امام است. امام داناترین مردم است و به مسأله‌ای جهل ندارد.

هشام این ویژگی را برای بریهة نصرانی چنین بیان نمود:

ما استودع من العلم فلا یجهل، جامع علم الانبیاء، یحدث بالأعجوبات، یحكي قول الائمة

الاصفياء، لم تنقض له حجة ولم یجهل مسألة، یفتی فی کل سنة ویجلو کل مدلهمة.^۳

آنچه از علم به وی داده شده بدان جهل نمی‌ورزد، دارنده دانش پیامبران است،

شگفتی‌ها را نقل می‌کند، سخن پیشوایان برگزیده را حکایت می‌کند، علیه او حجتی

اقامه نمی‌شود، به مسأله‌ای جهل ندارد، درباره هر سنتی نظر می‌دهد و از هر تاریکی

برده برمی‌دارد.

بنابراین در نظر هشام علم امام علمی نیست که با دانش سایر مردم قیاس شود و این ویژگی‌ها در

سایر مردم وجود ندارد. او در یک جمله امام را برای مرد شامی چنین توصیف کرد:

۱ - همان، ۲۰۴-۲۰۵؛ خصال، صدوق، ج ۱، ۲۱۵؛ امالی، همو، ۶۳۲؛ معانی الاخبار، همو، ج ۱؛ ۱۳۳

۲ - الفصول المختارة، مفید، ۴۹

۳ - توحید، صدوق، ۲۷۴

يُخبرنا بأخبار السماء والارض.^۱

[امام صادق علیه السلام] ما را به اخبار آسمان و زمین آگاه می‌نماید.

و سپس به مرد شامی گفت هر چه می‌خواهی از امام پیرس، در ادامه امام علیه السلام او را از سفر و راهی که آمده بود، آگاهی دادند.

این گزارش نشان می‌دهد نظر هشام درباره علم امام، محدود به علم به احکام نبوده است. زیرا می‌گوید امام ما را به اخبار آسمان و زمین آگاه می‌کند. عبارت «سله عما بدا لك» هرچه می‌خواهی از او پیرس و کلمات امام علیه السلام در ادامه، قرینه‌ای است برای اینکه امام دانشی فراتر از دانش دیگران را داراست.

در حدیث بریهه نیز درباره امام به طور کلی گفت:

لم تنقض له حجة ولم يجهل مسألة ويجلو كل مدهمة.

در ادامه حدیث نیز که هشام آن را نقل کرده است آمده که امام صادق علیه السلام به بریهه فرمودند:

ان الله لا يجعل حجة في أرضه يسأل عن شيء فيقول لا ادري.^۲

خداوند حجتی در زمین قرار نمی‌دهد که از او سؤالی شود و بگوید نمی‌دانم.

در روایت دیگری هشام از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند خداوند بر مردم به حجتی احتیاج نمی‌کند که همه آنچه به آن محتاج‌اند نزد او نباشد.^۳

شیوه عملی هشام نیز بیانگر اعتقاد او به دانش بیکران امام است. وی در هر مسأله‌ای که در مانده می‌شد، برای گرفتن پاسخ بار سفر را به سوی امام علیه السلام می‌بست و از کوفه یا بغداد عازم مدینه می‌شد.^۴

حتی سؤال‌های هشام از امام درباره امور دنیوی و مسایل روزمره زندگی می‌تواند نشانه‌ای از اعتماد هشام به دانش غیبی امام علیه السلام باشد.^۵

در مجموع با دقت در منابع محدود و گزارش‌های مختصر موجود از آراء هشام، می‌توانیم بگوییم او معتقد به امامت امامانی منصوب از جانب خداوند و منصوص از سوی پیامبر، معصوم از گناه و خطا و دارای علمی ویژه و گسترده بوده است. با توجه به اینکه هشام از بزرگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و مورد تأیید آن بزرگواران بوده است و همچنین جایگاه ویژه او در بین شیعیان و متکلمان معاصر و یع می‌توان

۱ - کافی، کلینی، ج ۱، ۱۷۳

۲ - توحید، صدوق، ۲۷۵

۳ - رجال کشی، ۲۷۴؛ کافی، کلینی، ج ۱، ۲۶۲

۴ - همان، ۷۹ و ۱۲۸؛ توحید، صدوق، ۱۲۲ و ۱۳۳؛ متشابه القرآن، ابن شهر آشوب، ج ۲، ۲

۵ - برای نمونه ر.ک. رجال کشی، ۲۷۱؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ۳۱

اعتقاد او را اعتقاد شیعیان در قرن دوم دانست. به ویژه که هیچ کس از ارتباط هشام با غالیان و یا فرقه‌های افراطی گزارش نکرده است.

به علاوه ثبت این عقاید و آراء در منابع شیعه و سنی مربوط به اوایل قرن چهارم مانند التنبیه ملطی، کافی، رجال کشی و آثار شیخ صدوق، می‌تواند شاهد مناسبی برای وجود ملموس این عقاید در بین شیعیان در قرون اولیه باشد.

بنیاد فخر هنری جعفری

منابع و مأخذ

۱. ابن حزم، ابومحمد علی بن احمد، *الفصل فی الملل والأهواء والنحل*، به کوشش دکتر یوسف البقاعی، داراحیاء التراث العربی.
۲. ابن شهر آشوب، رشیدالدین محمد بن علی، *مناقب آل ابی طالب*، به کوشش محمدحسین دانش آشتیانی و سید هاشم رسولی محلاتی، مطبعه علمیه، قم، بی تا.
۳. ابن شهر آشوب، رشیدالدین محمد بن علی، *متشابه القرآن ومختلفه*، به کوشش حسن مصطفوی، انتشارات بیدار، قم، بی تا.
۴. ابن شهر آشوب، رشید الدین محمد بن علی، *معالم العلماء*، به کوشش عباس اقبال، مطبعه فردین، تهران، ۱۳۵۳ ق.
۵. ابن ندیم، ابویعقوب محمد بن اسحاق وراق، *الفهرست فی اخبار العلماء المصنفین من القدماء والمحدثین وأسماء کتبهم*، به کوشش رضا تجدد، انتشارات مروی، تهران، ۱۳۵۰ ش.
۶. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، *المقالات والفرق*، به کوشش دکتر محمدجواد مشکور، موسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۹۶۳ م.
۷. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، *مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین*، به کوشش هلموت ریتز، مطبعة المتوسط، بیروت، ۲۰۰۵ م.

۸. بغدادی، عبدالقاهر طاهر بن محمد، *الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه*، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، مکتبه محمد علی صبیح، مصر، بی تا.
۹. شریف مرتضی، علی بن الحسین الموسوی، *الشافی فی الامامة*، به کوشش سید عبدالزهره حسینی، مؤسسه الصادق، تهران، ۱۴۱۰ ق.
۱۰. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، *الملل والنحل*، به کوشش محمد سعید کیلانی، مطبعه مصطفی بابی حلبی، مصر، ۱۹۶۷ م.
۱۱. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد بن عباس، *نصرة مذاهب الزیدیه*، به کوشش دکتر ناجی حسن، دارالعربیة للموسوعات، لبنان، ۱۹۸۶ م.
۱۲. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، *التوحید*، به کوشش سیدهاشم حسینی طهرانی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، بی تا.
۱۳. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، *الخصال*، به کوشش علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۴۸ ش.
۱۴. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، *معانی الاخبار*، به کوشش علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۷۹ ق.
۱۵. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، *علل الشرایع*، مکتبه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۵ ق.
۱۶. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، *امالی*، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۸۰ ق.
۱۷. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، *کمال الدین و تمام النعمة*، به کوشش علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۹ ق.
۱۸. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، *فهرست کتب الشیعه و اصولهم*، به کوشش سید عبدالعزیز طباطبایی، مکتبه المحقق الطباطبایی، قم، ۱۴۲۰ ق.
۱۹. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، *رجال*، به کوشش سید محمدصادق آل بحر العلوم، مطبعة الحیدریه، نجف، ۱۳۸۱ ق.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا.

۲۱. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *التنبیه والاشراف*، به کوشش عبدالله اسماعیل الصاوی، دارالصاوی للطبع والنشر، مصر، ۱۹۳۸ م.
۲۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *مروج الذهب*، به کوشش یوسف اسعد داغر، دارالاندلس، بیروت، ۱۹۶۵ م.
۲۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۳ ق.
۲۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الفصول المختاره من العیون والمحاسن*، گزینش شده توسط شریف مرتضی، مجموعه مصنفات شیخ مفید، ج ۲، کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
۲۵. قاضی عبدالجبار، ابوالحسن، *المغنی فی ابواب التوحید والعدل*، به کوشش دکتر عبدالحلیم محمود و دیگران دارالمصریة للتألیف والترجمة، ۱۹۶۵ م.
۲۶. کشی، ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز، *معرفة الرجال*، اختیار شیخ طوسی در اختیار معرفة الرجال، به کوشش حسن مصطفوی، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، قم، ۱۳۸۲ ش.
۲۷. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، به کوشش علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۸ ق.
۲۸. ملطی، ابوالحسن محمد بن احمد بن عبدالرحمان، *التنبیه والرد علی اهل الالهواء والبدع*، به کوشش محمد زاهد الکوثری، مکتبة المثنی، بغداد، ۱۹۶۸ م.
۲۹. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی بن احمد، *فهرست اسماء مصنفی الشیعه*، مشهور به رجال نجاشی، به کوشش سید موسی شبیری زنجانی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.
۳۰. نهخت، ام محمد حسن بن محمد، *فقه الشیعه*، به کوشش هلمت دت،

فهرست

۲	مقدمه: طرح مسأله
۵	اصل امامت و نیاز به امام
۶	نصب الاهی امام
۶	نص بر امام
۸	عصمت امام
۱۰	علم امام
۱۳	منابع و مأخذ